

متن پرسش

سلام استاد بزرگوار: وقت عالی بخیر. سوال بنده از خدمت شما این است که رابطه علم به غیب اهل بیت (ع) و انجام اعمالی همچون خوردن زهر توسط این بزرگواران چطور است؟ گاهی بچه ها سوال می کنند که چطور ائمه علیهم السلام با وجود اینکه می دانستند این غذا مسموم است باز هم آن را می خوردند. آیا در این موارد به اذن خدا علم بالفعل به این قضیه نداشته اند یا بنا به مصلحت این کار را انجام می داده اند و اشکالی متوجه آن نبوده است؟ متشکرم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث علم امام بحث مفصلی است با زاویه های مختلف که در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» تا حدی بدان پرداخته شده است. قسمتی از آن متن را که بتواند چشم اندازی در مقابل شما بگشاید، از آن کتاب که بر روی سایت هست خدمتتان ارسال می دارم؛ آن قسمت عبارت است از «علم امام: وقتی کسی خواست هدایت کلی جامعه ای را به عهده بگیرد باید علمی تضمین شده داشته باشد که خطا در آن راه نیابد، و لذا آن علم، نه علم تجربی است و نه علم قیاسی و فکری. قرآن در مورد خصوصیت کسی که باید انسانها را هدایت کند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْهِ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى...» [۱] آیا آنکس که به سوی حق هدایت می کند، شایسته پیروی است یا آن کسی که نمی تواند راه به جایی ببرد مگر هدایتش کنند و تعلیمش دهند؟ یعنی آن کس که شایسته است مردم از او هدایت گیرند غیر از آن کسی است که علمش اکتسابی است. زیرا اگر علم امام کامل نباشد، هدایتش کامل نیست. و اگر علمش را به تدریج به دست آورده باشد، به همان اندازه که هنوز از بقیه ی ابعاد آن علم بی بهره است، انسانها را در گمراهی قرار خواهد داد. پس تنها آن کسی که هدایت ذاتی دارد و علمش لدنی است، شایسته ی هدایت کردن است. و طبق این آیه تنها کسانی شایستگی دارند عهده دار هدایت دیگران شوند که خودشان بدون آنکه به هدایت شدن از طرف افراد دیگر نیاز داشته باشند، هدایت شده اند؛ یعنی کسانی که تنها از هدایت بی واسطه الهی برخوردارند. و آن کسی که از چنین هدایتی برخوردار نیست، خواه گمراه باشد و یا هدایت یافته به واسطه ی دیگری، هیچ کدام شایستگی این را ندارند که عهده دار امر هدایت دیگران گردند مگر آنکه هدایت خود را از کسانی بگیرند که آنها علم لدنی دارند. [۲] با توجه به آیه ی مذکور وقتی به شخصیت های دنیا نظر کنیم، فقط انبیاء و ائمه ی معصومین (ع) را می یابیم که اولاً: از هیچ کس علمی نیاموخته اند. ثانیاً: از همه ی مردم داناترند. پس مصداق آیه برای هدایت کردن مردم، این بزرگان

باید باشند و بقیه هم که بخواهند مردم را هدایت کنند باید از علم لدنی انسانهای معصوم استفاده کنند، نه اینکه نظرات خودشان را در عرض سخنان انسانهای معصوم ارائه دهند. ثالثاً: به ما می فرماید: باید از کسانی تبعیت کنی که بدون آموزشهای معمولی به حق هدایت می کنند. یعنی راه و رسمی در بین این افراد هست که اگر از آن راه و رسم تبعیت کنی راه هدایت را رفته ای، و راه و رسم ائمه (ع) دستوراتی است که به ما می دهند و پیروی از آنها براساس سیره و سنت آنها و دستوراتشان ما را به نورانیتی می رساند فوق آنچه که با درس و بحثهای معمولی می توان به آن رسید. آیه ی فوق به ما پیشنهاد می کند که در اندیشه و روش زندگی از ائمه ی معصومین (ع) تبعیت کنیم و به عالمانی رجوع نمائیم که متذکر معارف اهل البیت (ع) هستند و با تدبّر در سیره و سخنان آنها ما را هدایت می کنند، حال چه فقه و چه در فلسفه و کلام و تفسیر.

نکته ی دیگر در مورد علم امام آن است که گاهی امام بنا به مصلحتی در موضوعی اصلاً نظر به عوالم غیبی نمی کنند و اظهار بی اطلاعی می نمایند و سعی می نمایند از طریق عادی اقدام به تحقیق نمایند، پس اگر سؤال شود: اگر پیامبر و امامان (ع) علم غیب داشتند، چرا رفتارشان آنچنان عادی است که گویا هیچ اطلاعی از غیب ندارند، آیا اگر واقعاً علم غیب داشتند نباید خودشان را در معرض هلاکت قرار نمی دادند؟ در جواب باید گفت: قرار نیست امامان از علم غیبی که خداوند در اختیار آنها گذارده تا بشریت را هدایت کنند، در زندگی عادی و به نفع شخصی خود استفاده کنند و نظام زندگی خود را از مجاری عادی خارج کنند. به همین جهت با اینکه منافقین را می شناختند با آنها با حفظ ظاهر برخورد می کردند و یا در قضاوت هرگز از علم غیب استفاده نمی کردند. از طرفی علم غیب، مسیر حوادث را تغییر نمی دهد بلکه علم به مسیر حوادث است از طریقی که واقع می شود. یعنی امام علم دارد که فلان حادثه با چه عللی حادث می شود، در واقع علم غیب، علم به سلسله ی زنجیرهای علل است که اراده ی خود فرد یکی از اجزاء این سلسله است و علم به سلسله و زنجیره ی علل مسیر سلسله و زنجیره را تغییر نمی دهد، امام پی می برند که فلان حادثه به طور حتم در فلان زمان واقع می شود. علم به غیب، علم است به آنچه پیش خواهد آمد و این علم، مسیر حوادث را تغییر نمی دهد و تکلیفی هم نمی آورد تا امام برای تغییر آن واقعه تلاش کنند زیرا آن علم، علم به نظام تکوینی و غیبی عالم است، می بینند که این فرد به خاطر اعمالش طبق نظام تکوین سرنوشتش چنین می شود. زیرا علم امام، علم است به آنچه در لوح محفوظ هست و حتمی الوقوع می باشد و لذا آنچه حتمی الوقوع است تکلیف به آن تعلق نمی گیرد. امری را انسان در موردش تلاش می کند که امکان شدن و نشدن دارد، پس علم امام ربطی به تکالیف خاصه او ندارد. و چون امام به مقام رضا به قضای الهی رسیده، دوست دارد آنچه را خدا اراده کرده است واقع شود. لذا چون در قضای الهی رانده شده که مثلاً حضرت علی (ع) به دست ابن ملجم شهید شود، امام جز این مطلب را طلب نمی کند، و این غیر از آن است که انسان در شرایط عادی باید از مهلکه خود را رها کند، چون این مهلکه ها را در نظام عالم تکلیف، برای او ایجاد می کنند و او هم باید با اراده و اختیار خود در رفع آنها تلاش کند. [۳] برعکس

آن حقایق غیبی که برای امام از طریق علم غیب می نمایانند و خبر از نظام حتمی و قضای رانده شده به او می دهند تا در هدایت مردم به آن حقایق آگاهی کامل داشته باشد و هدایتش همه جانبه باشد، نه اینکه این علوم غیبی برای او تکلیف و موضعگیری شخصی در برداشته باشد.

سؤال: حدّ علم امام در علوم معمولی چقدر است؟ و امام چقدر از این علوم معمولی را باید دانا باشد؟

جواب: نصاب علم امام، کلیه ی علوم و معارف و احکام شریعت و مطالبی است که برای زمامداری و هدایت مردم لازم است و اصولاً مقام امام اقتضاء دارد که هرگاه مصلحتی در میان بود، هرچیزی را بخواهد برایش روشن شود.

از نمونه ی اعمالی که نشان می دهد پیامبر و ائمه (ع) مأمور به حکم به ظاهر بودند اینکه علامه ی عسگری می فرماید: ابن ملجم از اسکندریه با گروهی جهت تبریک و بیعت، خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدند. حضرت به ابن ملجم نگاه کردند و چون بیرون رفت فرمودند: «اریدُ حَیَاتَهُ وَ یُریدُ قَتْلَی» [۴] من می خواهم او زنده بماند و او می خواهد مرا به قتل برساند. عده ای گفتند پس او را بکش. فرمودند: «اِذَا قَتَلْتُ غَیْرَ قَاتِلِی» در این صورت غیر قاتل خود را کشته ام. [۵] ملاحظه می کنید علم غیبی امام موجب تکلیف خاص برای حضرت نشد تا اراده کنند ابن ملجم را به قتل برسانند». موفق باشید

[۱] (۱) - سوره ی یونس، آیه ی ۳۵.

[۲] (۱) - حضرت سجاد (ع) در رابطه با آیه ی فوق میفرمایند: «نَزَلَتْ فِینَا» E این آیه در مورد ما نازل شد. (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۴۷)

[۳] (۱) - مثل آنجا که امام علی (ع) از سایهی دیوار کج بلند شده و جای دیگری منشینند.

[۴] (۲) - ارشاد، ترجمهی ساعدی، ص ۱۶.

[۵] (۱) - در رابطه با علم غیبی امامان «بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۳۸» به نقل از «بصائر الدّرجات» با سند متصل خود از بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است که: عبدالرحمن بن ملجم مرادی با جماعتی از مسافرین و وافدین مصر در کوفه وارد شد و آنها را محمّد بن ابی بکر فرستاده بود، و نامه ی معرفی آن مسافرین و وافدین در دست عبدالرحمن بود. چون آن حضرت نامه را قرائت می کرد و مرورش به نام عبدالرحمن بن ملجم افتاد، فرمود: تو عبدالرحمانی؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را! عرض

کرد: بلی ای امیرمؤمنان! من عبدالرحمن هستم! سوگند به خدا ای امیرمؤمنان من تو را دوست دارم! حضرت فرمود: سوگند به خدا که مرا دوست نداری! حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد. ابن ملجم گفت: ای امیرمؤمنان! من سه بار سوگند می خورم که تو را دوست دارم؛ آیا تو هم سه مرتبه سوگند یاد می کنی که من تو را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: وای بر تو! خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد خلق کرده است، و قبل از خلق اجساد، ارواح را در هوا مسکن داده است. آن ارواحی که در آنجا با هم آشنا بودند در دنیا هم با هم انس و الفت دارند، و آن ارواحی که در آنجا از هم بیگانه بودند در اینجا هم اختلاف دارند؛ و روح من روح تو را اصلاً نمی شناسد! و چون ابن ملجم بیرون رفت حضرت فرمود: اگر دوست دارید قاتل مرا ببینید، او را ببینید. بعضی از مردم گفتند: آیا او را نمی کشی؟ یا آیا ما او را نکشیم؟ فرمود: سخن از این کلام شما شگفت انگیزتر نیست؛ آیا شما مرا امر میکنید که قاتل خود را بکشم؟